

Poststructuralism and Education

تعریف اصطلاح پاساساختارگرایی مشکل است. این اصطلاح اغلب با اصطلاح خویشاوند خود، پسانوگرایی، درهم آمیخته می‌شود و در واقع برخی منتقدان معتقدند، پسانوگرایی از طریق الگوهای کاربردی که از پیش پایه‌گذاری شده است، پاساساختارگرایی را در شمول خویش قرار داده است. می‌توانیم با شناسایی تفاوت میان موضوع‌های نظری مورد مطالعه این دو اصطلاح، آنها را از یکدیگر بازشناسی کنیم. موضوع نظری مورد مطالعه پاساساختارگرایی، «ساختارگرایی» و موضوع نظری مورد مطالعه پسانوگرایی، «نوگرایی» است. هرچند پاساساختارگرایی می‌تواند به منزله نوع خاصی از تفکر، سبک مشخصی از فلسفه‌ورزی و نوع خاصی از نوشتن توصیف شود ولی نباید به گونه‌ای به کار رود که احساس همگونی^۱، تفرّد^۲ و وحدت^۳ را متبادر کند. «پساساختارگرایی» خود اصطلاحی خالی از مناقشه نیست. مارک پوستر^۴ اشاره می‌کند که اصطلاح پاساساختارگرایی در اصل مفهومی امریکایی است و «نظریه پاساساختارگرایی» نامی است بر اقدام آمریکایی منحصر به فردی، که براساس جذب کارهای طیف متنوعی از نظریه‌پردازان پایه‌ریزی شده است. به شکل کلی‌تر، این اصطلاح عنوانی است که در جامعه دانشگاهی کشورهای انگلیسی زبان برای توصیف پاسخ فلسفی متمایزی به کار می‌رود که به ساختارگرایی داده شد، [که این پاسخ] در کارهای کلود لوی-استرواس^۵ (مردم‌شناسی)، لویی آلتوسر^۶ (مارکسیسم)، ژاک لاکان^۷ (روانکاوی)، و رولان بارت^۸ (ادبیات)، نمود یافته

است. فیلسوف معاصر آلمانی مانفرد فرنک^۹، به سهم خویش، همانند جان استروک^{۱۰}، اصطلاح «نو-ساختارگرایی»^{۱۱} را به سبب تأکید آن بر پیوستگی با ساختارگرایی، ترجیح می‌دهد. استروک با تمرکز بر اثر ژاک دریدایی «پسا-ساختارگرایی» در واقع جدی‌ترین و هوشمندانه‌ترین نقدی که ساختارگرایی به خود دیده است- بر این باور است که، آمدن واژه «پسا» در «پسا-ساختارگرایی» به لحاظ «پس‌آیندی و پویایی، درصدد بسط ساختارگرایی در مسیر درست^{۱۲} آن است. او ادامه می‌دهد که: «پسا-ساختارگرایی، نقدی بر ساختارگرایی است که از درون آن به وجود آمده است: به عبارت دیگر، برخی از ادعاها^{۱۳} ساختارگرایی را علیه خود آن به کار می‌گیرند و به برخی ناسازگاری‌های مبنایی در روش آنها اشاره می‌کنند، که از آن غفلت شده است». در مقابل ریچارد هارلند^{۱۴} (۱۹۸۷)، اصطلاح «ابرساختارگرایی»^{۱۵} را به منزله چتر واحدی وضع می‌کند که مبتنی بر چارچوب زیربنایی مفروضات مشترک ساختارگرایان، پاساساختارگرایان، نشانه‌شناسان^{۱۶} (اروپایی)، مارکسیست‌های آلتوسری، لاکانی‌ها، فوکویی‌ها و دیگران است.

تمام عبارات «پساساختارگرایی»، «نوساختارگرایی» و «ابرساختارگرایی»، جنبش تاریخی، نهادی و نظری نزدیک به «ساختارگرایی» را به منزله هسته مرکزی، مورد تأمل قرار می‌دهند. باین همه، نمی‌توان به سادگی پاساساختارگرایی را به مجموعه‌ای از مفروضات مشترک، روش، نظریه یا حتی مکتب^{۱۷} خاصی فروکاست. بنابراین اشاره به آن، به منزله جنبشی فکری - کلاف پیچیده فکری بهتر است زیرا

8 . Roland Barthes

9 . Manfred Frank

10 . John Sturrock

11 . neo.structuralism

12 . rightful

13 . arguments

14 . Richard Harland

15 . superstructuralism

16 . Semioticians

17 . school

1 . homogeneity

2 . singularity

3 . unity

4 . Mark Poster

5 . Claude.Levi Strauss

6 . Louis Althusser

7 . Jacques Lacan

گوناگون (چون: «خواندن»، «نوشتن»، تدریس، تلویزیون، هنرهای بصری^{۱۲}، هنرهای تجسمی^{۱۳}، فیلم، و شکل‌های ارتباط الکترونیکی) توسعه یافته‌اند. تأثیر نسل اول پاساختارگرایان بسیار گسترده بود. این تأثیر در درون فرانسه به پیشرفت‌های مهیجی در جدیدترین پژوهش‌های نهضت آزادی زنان، روانکاوی، نظریه ادبی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ انجامید. همچنین، این نسل به باروری گسترده رشته‌ها و درهم تنیدگی آنها در یکدیگر، منتهی شد که پیشرفت‌های فکری در حوزه‌های تازه شکل گرفته‌ای چون نظریه فیلم، مطالعات رسانه، مطالعات پسااستعماری، مطالعات مربوط به امریکاییان افریقایی تبار و یونانی‌گرایی^{۱۴} را در پی داشت.

اهمیت پاساختارگرایی برای فلسفه و نظریه آموزش و پرورش تاحدودی، بر این واقعیت استوار است که پاساختارگرایی می‌تواند به‌منزله واکنشی فلسفی بر علیه علوم اجتماعی اثبات‌گرایانه تفسیر شود. در اواخر دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، توسعه نظری ساختارگرایی فرانسوی منجر به نهادینه‌سازی «ابر-الگوواره^{۱۵}» فرارشته‌ای شد که به یکپارچه‌سازی علوم انسانی و علوم اجتماعی کمک کرد؛ اما این یکپارچه‌سازی در مفهومی بیش از اندازه خوش‌بینانه و علمی از علوم اجتماعی به انجام رسید. ادعای ساختارگرایی به [وجود] وضعیت «ابراالگوواره» بر مرکزیت زبان و تحلیل علمی آن در زندگی اجتماعی و فرهنگی مبتنی بود؛ و به‌منزله نظام‌ها^{۱۶} یا زیرنظام‌های^{۱۷} دلالت‌گری یا نشانه‌شناختی خودارجاع^{۱۸} مورد ملاحظه قرار گرفت. ساختارگرایی در این معنا، بخشی از «گشت‌زبانی»

شکل‌های گوناگون عمل انتقادی را دربر می‌گیرد. بی‌شک قطع [پساساختارگرایی دانشی] میان رشته‌ای است که رشته‌های^۱ گوناگون، ولی مرتبطی دارد.

بدون تردید در پدیدآیی پاساختارگرایی، در کنار مطالعه ساختارگرایانه از فروید و مارکس، کشف دوباره نوشته‌های فردریک نیچه و تفسیر مارتین هایدگر از این نوشته‌ها، از سوی گروهی از متفکران فرانسوی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است؛ که در این مطالعه مارکس به‌منزله کسی که در کارهای خویش بر درون مایه‌ی قدرت تأکید کرد. فروید به‌منزله کسی که بر انگاره^۲ میل^۳ اولویت مفهومی قائل شده و نیچه به‌منزله فیلسوفی مورد توجه قرار گرفته است که فرعیّت یا اولویتی برای مفهومی نسبت به مفهوم دیگر قائل نشده است و فلسفه نیچه روشی را پیش‌رو می‌نهد که قدرت و میل در آن ترکیب شده است.

نسل اول پاساختارگرایی، در آثار و نوشته‌های ژاک دریدا، میشل فوکو، ژولیا کریستوا^۴، ژان فرانسوا لیوتار^۵، ژیل دلوز، لوس ایریگاری^۶، ژان بودریار^۷ و بسیاری کسان دیگر نمود یافته است. متفکران پاساختارگرا، علاوه‌بر پرداختن به آثاری که آشکارا به برخی فیلسوفان خاص مرتبط می‌شود، شکل‌های متمایزی از تحلیل (چون: نوشتارشناسی^۸، واسازی، باستان‌شناسی^۹، تبارشناسی^{۱۰}، تحلیل معنا^{۱۱}) را توسعه داده‌اند؛ در اکثر موارد این شکل‌های تحلیل را همچون نقدی بر نهادهایی خاص (چون: خانواده، دولت، زندان، کلینیک، مدرسه، کارخانه، نیروهای نظامی، دانشگاه و حتی خود فلسفه) و تئوری‌پردازی طیفی از رسانه‌های

1. strands
2. notion
3. desire
4. Julia Kristeva
5. Jean.François Lyotard
6. Luce Irigaray
7. Jean Baudrillard
8. grammatology
9. archeology
10. genealogy
11. semanalysis

12. the visual arts
13. the plastic arts
14. Hellenistic
15. mega.paradigm
16. systems
17. subsystems
18. self.reflexive

شباهت‌ها

• **نقدی بر فلسفه انسان باورانه عصر رنسانس و سوژه عقلانی، مستقل و نمایان برای خویش^۳ اندیشه انسان باورانه آن عصر.** بدگمانی مشترک نسبت به امتیازی که پدیدارشناسی و وجودشناسی برای آگاهی انسانی، همچون [امری] مستقل، به سهولت در دسترس، و تنها مبنای تفسیر تاریخی، فهم و عمل قائل می‌شوند.

• **فهم نظری کلی از زمان و فرهنگ.** با نظر به نظام‌های زبانی و نمادین^۴ که در آن روابط درونی میان عناصر سازنده آن [نظام] از بررسی مجزای تک‌تک عناصر آن مهم‌تر تلقی می‌شود. ساختارگرایان و پاساساختارگرایان هر دو باور سوسوری - و روش‌شناسی‌های نوآورانانه مبتنی بر بصیرت‌های آن را - که نشانه‌های زبانی به خود ارجاع می‌دهند و نه به مدلولی مستقل از خود، پذیرفته‌اند.

• **باور مشترک به ناخودآگاه و ساختارهای پنهان یا نیروهای اجتماعی-تاریخی که تا اندازه زیادی، رفتارهای ما را محدود کرده است و بر آن حکم می‌راند.** بسیاری از نوآوری‌های ساختارگرایی و پاساساختارگرایی آشکارا، مرهون پژوهش فروید درباره ناخودآگاه و بررسی‌های بالینی اوست؛ که دیدگاه فلسفی رایج درباره [وجود] عقلانیت ناب^۵ و نمایان‌گری برای خویش^۶ سوژه را تضعیف کرده است و پیچیدگی عظیم‌تری که تمایز سنتی میان خرد و بی‌خردی (دیوانگی) را مورد تردید قرار می‌دهد، جایگزین آن می‌کند.

• **میراث و سنت عقلانی مشترک مبتنی بر [آموزه‌های] متفکرانی از جمله سوسور، یاکوبسن، صورت‌گرایان**

گسترده‌تری بود که از طریق فیلسوفان غربی اتخاذ شده بود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی سنت زبان‌شناسی ساختارگرایانه ریشه‌های خاص خود را در صورت‌گرایی اروپایی داشت که تحت تأثیر مشترک فردیناند دو سوسور و رومن یاکوبسن به برنامه پژوهشی مسلط در زبان‌شناسی ارتقا یافت. [و این سنت] در **دستان کلود لوی-استروس**، ای. جی. گریماس^۱، رولان بارت، لوئیس آلتوسر، ژاک لاکان، میشل فوکو و بسیاری دیگر راه خویش را به درون مردم‌شناسی، نقد ادبی، روانکاوی، مارکسیسم، تاریخ، نظریه زیباشناسی، و مطالعات فرهنگ عمومی باز کرد؛ که به چارچوبی فراگیر و قدرتمند برای تحلیل نشانه‌شناختی و زبان‌شناختی جامعه، اقتصاد و فرهنگ توسعه یافت و به لحاظ کارکردی به منزله نظام‌هایی از نشانه‌های درهم پیوسته، مورد توجه قرار گرفت.

بنابراین، به ویژه می‌توان پاساساختارگرایی پاسخی فلسفی به شأن علمی مورد ادعای ساختارگرایی تفسیر کرد - شأنی که به موجب آن چون ابر-الگواره‌ای برای علوم اجتماعی در نظر گرفته می‌شود؛ و نیز می‌توان آن را همچون حرکتی دانست که با الهام‌بخشی فردریک نیچه، مارتین هایدگر و دیگران، درصدد مرکززدایی از «ساختار»، نظام‌مندی^۲ و شأن علمی ساختارگرایی برآمده تا زیربناهای متافیزیکی ساختارگرایی را نقادی و دامنه آن به برخی جهت‌های دیگر را بگستراند. درحالی‌که هم‌زمان با این نقدها عناصر اساسی ساختارگرایی در نقد سوژه انسانی حفظ می‌شود.

جهت‌گیری و نوآوری‌های نظری اصلی پاساساختارگرایی را می‌توان به لحاظ شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با ساختارگرایی [به قرار زیر] خلاصه کرد:

3. self.transparent
4. symbolic
5. pure rationality
6. self.transparency

1. A. J. Greimas
2. systematicity

• کشف دوباره نیچه و تفسیر هایدگر از او همچون «آخرین متافیزیک پرداز». آثار نیچه روش جدیدی را برای نظریه پردازی و درک عملکرد گفتمانی^{۱۳} قدرت و میل در بنیان موضوعات انسانی و امکان چیرگی بر خود^{۱۴} به دست می‌دهد. هایدگر در کتاب دو جلدی خویش که برای بار نخست در ۱۹۶۱ م با نام «نیچه» چاپ شد، بر کتاب اراده معطوف به قدرت^{۱۵} نیچه متمرکز شد و او را همچون «آخرین متافیزیک پرداز» تفسیر کرد. [درحالی‌که] به‌طورخاص، دریدا با تفسیر «فروکاهشی» هایدگر از نیچه به مخالفت برخاست و «ساخت‌شکنی»^{۱۶} تاریخ متافیزیک غربی را به «واسازی» تبدیل کرد.

• فلسفه انتقادی فناوری. بخش مهمی از تاریخ پاساختارگرایی می‌تواند همچون زنجیره‌ای از توسعه‌های نظری نوآورانه درباره تصور هایدگر از فناوری نوشته شود. فلسفه فناوری هایدگر با نقادی او از تاریخ متافیزیک غربی و آشکارگی^{۱۷} وجود مرتبط است. ذات فناوری پوئیس^{۱۸} یا همان آفرینش‌گری است که در آشکارگی (الثیا^{۱۹}) ریشه دارد. او اظهار می‌کند که ذات فناوری نوین خود را در آن پدیده‌ای آشکار می‌سازد که آن را «چارچوب بخشی»^{۲۰} می‌نامد، و به‌منزله «ذخیره ثابت»^{۲۱}، مفهومی که حاکی از منابعی است که به امید مصرف ذخیره می‌شوند، خود را نمایان می‌کند. به‌معنای دقیق کلمه، فناوری نوین مرحله نهایی تاریخ متافیزیک (نیست‌انگاری)، شیوه‌ای را برمی‌گزیند که در این دوره خاص، وجود خود را آشکار می‌سازد، [که آن] ذخیره‌سازی^{۲۲} [است که] به‌ویژه به‌طورکامل قابل درک

روسی، فروید، مارکس. این سنت عقلانی مشترک همچون کلاف پیچیده‌ای است که سرخ‌های متعددی دارد. ما آن را صورت‌گرایی اروپایی می‌نامیم که با رشد هم‌زمان و هم‌پوشان^۱ در زبان‌شناسی، شعرشناسی، هنر، علم و ادبیات در روسیه پیش از انقلاب، ژنو و ینا آغاز شد.

تفاوت‌ها

• طرح مجدد تاریخ. درحالی‌که ساختارگرایی از طریق تحلیل‌های هم‌زمانی^۲ به دنبال حذف تاریخ بود، پاساختارگرایی از طریق تأکید مجدد بر تحلیل‌های درزمانی^۳، جهش^۴، دگرگونی^۵، ناپوستگی ساختارها، توالی^۶، تکرار^۷، باستان‌شناسی و احتمال دارد مهم‌تر از همه آنچه فوکو به پیروی از نیچه، تبارشناسی می‌نامد، علاقه تازه‌ای به تاریخ انتقادی را موجب شده باشد. روایت‌های تبارشناختی به‌منزله جایگزین هستی‌شناسی درنظر گرفته می‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر [در پاساختارگرایی] پرسش از هستی‌شناسی به‌منزله امری تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

• به چالش طلبیدن علم‌گرایی در علوم انسانی، [اتخاذ موضع] ضد‌مبنای‌گرو^۸ در معرفت‌شناسی و تأکیدی نو بر اصالت دیدگاه^۹ در تفسیر. پاساختارگرایی، عقل‌گرایی و واقع‌گرایی تداوم‌یافته اثبات‌گرایی در ساختارگرایی و اعتقاد راسخ^{۱۰} آن به روش علمی^{۱۱}، پیشرفت، و همچنین توانایی رویکرد ساختارگرایانه در تشخیص و شناسایی ساختارهای کلی^{۱۲} تمام فرهنگ‌ها، ذهن انسان را به چالش می‌طلبد.

13. discursive operation
14. self-overcoming
15. Will to Power
16. destruction
17. disclosure
18. poiesis
19. aletheia
20. enframing
21. standing reserve
22. stockpiling

1. overlapping
2. synchronic
3. diachronic
4. mutation
5. transformation
6. serialization
7. repetition
8. anti-foundationalism
9. perspectivism
10. promethium faith
11. scientific method
12. universal structures

است. این اثر آغازگر حجم عظیمی از کارهای معاصر در فلسفه سیاسی شده است، که آشکارا دلایل سیاسی را مورد نظر قرار می‌دهد. فوکو اصطلاح «دغدغه حکمرانی» را به‌نگام تحلیل آزادی‌خواهی و نوآزادی‌خواهی وضع می‌کند، که به آزادی‌خواهی همچون سرچشمه آموزه‌ای^۶ درباره نقد دلایل مربوط به حکومت می‌نگرد. فوکو، گونه متمایزی از فرمان‌روایی^۷ که پایه سیاست‌های آزادی‌خواهی دوره نوگرایی شده است را به معنای هنر حکمرانی کردن و نشان دادن پدیدآیی، به‌کار می‌برد. او تأکید می‌کند که «هنر حکمرانی کردن»، در قرن شانزدهم میلادی پدید آمده است و علت پدیدآیی آن، سؤال‌های گوناگونی چون، حکمرانی بر خود (رفتار فردی)، حکمرانی بر انفس^۸ (آموزه مذهبی^۹)، حکمرانی بر کودکان (علم تعلیم و تربیت^{۱۰})، بوده است. کمابیش در همین زمان است که «اقتصاد» به‌منزله بخشی از حکمرانی بر کشور، وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شود. آن چیزی که رویکرد فوکو را متمایز می‌کند علاقمندی او به این سؤال است که «چگونه» قدرت اعمال می‌شود؛ و به‌طور ضمنی در تدارک نقدی بر تمایلات معاصر در اولویت بخشیدن بیش از اندازه به مسائل دولت و [نیز] فروکاهش آن به یک واحد منسجم ۱۱ یا منفرد ۱۲ مبتنی بر کارکرد مشخص آن است. هر دوی فوکو و دریدا، با عطف نظر به نوشته‌های جهان‌سیاسی ۱۳ کانت، خود را مخاطب دورنمای دولت جهانی می‌داند و [حتی] دریدا از مردم‌سالاری عمیق ۱۴ و - بررسی توسعه فناوری‌های نو- در «مردم‌سالاری آینده» سخن رانده است.

• فلسفه‌های دگربودگی^{۱۵}. اگر رکنی وجود داشته باشد که

است و همه آن برای استفاده انسان اختصاص یافته است. هایدگر بیان می‌کند که ذات فناوری به هیچ روی فن‌شناسانه نیست بلکه نظامی (گستل^۱) و نگاهی فراگیر از فناوری است که همچون وجهی از وجود انسانی توصیف شده است؛ که بر شیوه‌ای تمرکز می‌کند که فناوری ماشینی می‌تواند نحوه هستی انسان را تغییر دهد و اعمال و آمال ما را مخدوش سازد. هایدگر مراقب است تا خوش‌بین یا بدبین جلوه نکند. او کار خویش را همچون تمهیدی برای آغازی نو می‌بیند؛ که فرد را برای نجات خویش از نیست‌انگاری قادر خواهد ساخت و به فرد مصمم برای دستیابی به اصالت، یاری می‌رساند.

• پررنگ‌شدن مردم‌سالاری و نقد سیاسی ارزش‌های عصر

روشنگری. پاساساختارگرایی، شیوه‌هایی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که مردم‌سالاری‌های آزادی‌خواه نوگرا برای پی‌ریزی هویت سیاسی بر مبنای زنجیره‌ای از تقابل‌های دوتایی (برای نمونه، ما/آنان، شهروند/غیرشهروند، مسئول/غیرمسئول، مشروع/نامشروع)، موجب طرد یا «دیگری» کردن برخی گروه‌های از مردم می‌شود. کشورهای غربی، تنها به شهروندان حقوق اعطا می‌کنند- حقوق وابسته به شهروند بودن است- و غیرشهروندان که عبارت‌اند از مهاجران، پناهجویان^۲ و پناهندگان^۳ همچون «بیگانگان»^۴ مورد بررسی قرار می‌گیرند. به‌ویژه، واسازی سلسله مراتب سیاسی ارزش، متشکل از تقابل‌های دوتایی و فلسفه‌های دگربودگی که از نقد پاساساختارگرایانه بر نمایندگی و اجماع ناشی می‌شود، در بحث‌های جاری چند فرهنگی‌گرایی و نهضت آزادی زنان بسیار بااهمیت تلقی می‌شوند.

• اثر اخیر فوکو که بر انگاره «دغدغه حکمرانی»^۵ مبتنی

6. doctrine
7. rule
8. souls
9. pastoral
10. pedagogy
11. unity
12. singularity
13. cosmopolitical
14. deep
15. difference

1. Gestell
2. asylum
3. refugees
4. aliens
5. governmentality

پساساختارگرایی را [از ساختارگرایی] متمایز کند، آن انگاره «دگربودگی» است که متفکران گوناگونی به شیوه‌های گوناگون آن را استفاده کرده، توسعه داده و به کار برده‌اند. منشأ مفهوم دگربودگی از، نیچه، سوسور و هایدگر است. ژیل دلوز در کتاب نیچه و فلسفه فلسفه نیچه را براساس اصل دگربودگی تفسیر می‌کند و این تفسیر را همچون حمله‌ای به دیالکتیک هگلی به پیش می‌برد. نظر دریدا درباره دگربودگی را می‌توان دست‌کم در دو منشا ردیابی کرد؛ یکی، این بصیرت سوسور که نظام‌های زبانی از طریق دگربودگی ساخته می‌شوند و دیگری تصور هایدگر از دگربودگی. از نخستین بیان مفهوم دگربودگی از سوی دریدا (در ۱۹۵۹ م) تا توسعه آن به واژه *différance* در حدود یک دهه زمان برده است. چنانچه دریدا بیان می‌کند، *différance*، هم، ریشه مشترک تمام مفاهیم موضعی^۱ است که موجب مرزبندی در زبان ما می‌شود و هم شرط هرگونه معناداری است؛ *différance* نه تنها حاکی از «جنبشی متشکل از دگربودگی با تأخیر^۲، تفویض^۳، تعلیق^۴، ارجاع^۵، راه فرعی^۶، عقب‌اندازی^۷ و توداری^۸ است» بلکه همچنین، در نهایت، چنانچه هایدگر آن را تفاوت وجود^۹ از موجودات^{۱۰} می‌نامد، موجب «بسط^{۱۱} دگربودگی» از طریق دگربودگی موجود- وجودشناختی^{۱۲} می‌شود. به معنای دقیق کلمه، *différance* طرحی از محدودیت‌های زبانی موضوع است. در مقابل لیوتار مفهوم *diffèrend* را اختراع می‌کند و معتقد است، این مفهوم شرط اصلی وجود هر گفتمانی را بنا می‌نهد. [او می‌گوید: «به‌طور کلی ما با فقدان قاعده‌ای جهانی برای

1. positional
2. delay
3. delegation
4. reprieve
5. referral
6. detour
7. postponement
8. reserving
9. Being
10. beings
11. unfolding
12. ontico.ontological

داوری میان گونه‌های ناهمگون^{۱۳} [گفتمان] هستیم». همچنین می‌گوید «گونه‌ای از گفتمان که تفوق^{۱۴} آن بر دیگر گفتمان‌ها، عادلانه باشد، وجود ندارد». *Diffèrend* چنانچه لیوتار آن را تعریف می‌کند «نمونه‌ای از تضاد (دست‌کم) میان دو طرف است که به دلیل در دست نبودن قاعده‌ای برای داوری که قابل اعمال بر هر دو طرف دعوا باشد، نمی‌تواند به طور عادلانه رفع شود».

• **بدگمانی به فراروایت‌ها.** در تعریف لیوتار از «وضعیت پسانوگرایی»، پاساساختارگرایی واجد خصیصه‌ای است که می‌توان آن را بدگمانی به برهان‌ها و نظرگاه‌های فرارونده نامید، که این خصیصه با رد توصیفات اصیل^{۱۵} و واژگان نهایی ترکیب شده است. به‌طور خاص، «بدگمانی نسبت به فراروایت‌ها» به پرسش از مشروعیت اشاره می‌کند، که این مشروعیت اقتداربخش، خود روایت‌های کلان متنوعی است که در دوران نوین توسعه یافتند. ابرگفتمان^{۱۶} ترکیبی یا بی‌طرفی وجود ندارد که امکان بازتولید وحدت نظری دانش را داشته باشد و یا بتواند میان دیدگاه‌ها، دعاوی یا گفتمان‌های رقیب، داوری کند. «گشت زبانی» فلسفه و علوم اجتماعی قرن بیستم میلادی، فرض بی‌طرفی فرازبانی^{۱۷} یا امتیاز معرفت‌شناختی مبنایگرا را تأیید نمی‌کند.

• **دریافت ارتباط «قدرت/دانش» و آشکارگی فناوری‌های تسلط‌یابی مبتنی بر تحلیل فوکو از قدرت.** از نظر فوکو، قدرت به تولید خود می‌پردازد؛ در تمام نظام اجتماعی گسترش یافته است و ارتباط تنگاتنگی با دانش دارد. قدرت به تولید خود می‌پردازد زیرا نه تنها قدرت سرکوبگر است بلکه همچنین به خلق دانش نو دست می‌یازد (که [البته] این دانش می‌تواند موجب آزادی شود). قدرت به جای اینکه مانند حکومت در یک مرکز مستقر شود در همه‌جا پخش

13. heterogeneous genre
14. hegemony
15. canonical
16. master discourse
17. metalinguistic

شده است و بخشی از مجموعه «قدرت/دانش» است؛ و این بدین معناست که دانش، در معنای اعمال گفتگمانی^۱ به منظور اعمال قدرت و تسلط بر بدن انسان‌ها تولید شده است. فوکو این نظر را از طریق مطالعات تبارشناختی خویش از توسعه نهادهای نوین بسط داده است مانند زندان و مدرسه و پدیدآیی علوم اجتماعی متناسب با آنکه به ابداع روش‌های نوین تسلط اجتماعی یاری رسانده‌اند.

• [نقد] سیاست‌های دانش/اطلاعات و جامعه/اقتصاد جهانی. پاساساختارگرایی برای فیلسوفان تعلیم و تربیت منابع عقلانی فراهم می‌کند تا به تجزیه و تحلیل مفروضاتی بپردازند که در ساختن الگوواره مسلط نوازادی خواه جهانی شدن در شکل اقتصادی جامعه جهانی اعمال شده‌اند، جهانی شدن که ادعا می‌شود بر پایه دانش و تجارت آزاد بنا شده است. دانش تازه تولید شده و دانش جهانی اقتصاد در کنار مفروضات سنتی عقلانیت، فردیت و نفع شخصی، بسترهای^۲ مهمی برای واسازی و نقد دانش به دست می‌دهند. آنها همچنین جایگاه‌های مفهومی برای مفاهیم جایگزین تلقی می‌شوند.

کتابشناسی

Peters, Michael A. (2017) "Poststructuralism and Education", Encyclopedia of Educational Philosophy and Theory, Springer Publication.

نویسنده: مایکل پیترز (Michael Peters)

مترجم: مصطفی مرادی^۳

1. discursive practices
2. construction sites

^۳ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران